

مجادلات انتقادی در نظریه برنامه‌ریزی

گردآوری و ترجمه: بهزاد ملک‌پور اصل

تعارض‌های برآمده از جهانی شدن و پاسخ‌های ارائه شده از سوی نظریه برنامه‌ریزی و برنامه‌ریزان، محور اصلی بحث‌های جدلی و انتقادی سانیا، فریدمن و آلکساندر است. سانیا بر مصالحه اخلاقی در جهان سرشار از تعارض اصول تأکید دارد و در این ارتباط ارزیابی بدبینانه‌ای نسبت به کارآمدی نظریه برنامه‌ریزی دارد. فریدمن در مقام دفاع از نظریه برنامه‌ریزی، معرفت‌شناسی مبتنی بر یادگیری اجتماعی را برای مواجهه با تعارض‌های یادشده برجسته می‌کند و در نهایت آلکساندر، پاسخی رادیکال و مرتبط با دگرگونی اجتماعی دانش را مطرح می‌کند و از دو راه‌حل پیشین فراتر می‌رود.

جهانی شدن، مصالحه اخلاقی و نظریه برنامه‌ریزی^۱

نویسنده: بیش سانیا

سودمند بودن نظریه برنامه‌ریزی برای برنامه‌ریزان حرفه‌ای، در گرو توجه به این پرسش است: چگونه برنامه‌ریزان می‌توانند در بحبوحه تعارض‌های روبه‌رشد برآمده از جهانی شدن، به لحاظ اخلاقی مصالحه کنند؟^۲ از آن‌جا که اصطلاح جهانی شدن برای افاده بسیاری از فرآیندهای متفاوت استفاده شده است، اجازه دهید برداشت خودم از این اصطلاح را شرح دهم. جهانی شدن فرآیند اتصال متقابل میان عرصه‌های قانونی قلمرویی ملی است که این اتصال تنها از طریق جریان تجارت و سرمایه‌گذاری برقرار نمی‌شود، بلکه جریان‌های مرتبط با کاربست‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نیز در آن دخیل هستند. چنین جریان‌هایی در سال‌های اخیر از سوی نوآوری‌های بی‌وقفه در عرصه فناوری ارتباطات، پشتیبانی شده است. گرچه، جهانی شدن، پدیده‌ای نو نیست و می‌توان خاست‌گاه آن را در تجارت بین‌الملل در همان اوایل سده دوازدهم نیز ردیابی کرد، اما آن‌چه در ارتباط با این پدیده برای دوران ما نو محسوب می‌شود، شدت و پیچیدگی روبه‌رشد برهم‌کنش‌های^۳ یاد شده است - به ویژه تسلط روبه‌رشد جریان‌های مالی در درون و بیرون از قلمروها. صرفاً حجم چنین جریان‌هایی افزایش پیدا نکرده، بلکه در کنار آن ناپایداری و متغیر بودن‌شان^۴، عدم قطعیت‌های مزمن و توزیع نامتوازن منافع^۵ پدید می‌آورد.

دامنه‌ای از واکنش‌ها به جهانی شدن شکل گرفته که می‌بایستی آن‌را فهمید تا نسبت به موقعیت تا حدودی مبهم در میانه این دامنه که برنامه‌ریزان اغلب به آن تعلق دارند، آگاهی پیدا کنیم. این دامنه توسط دو دیدگاه متضاد، تعریف شده است. در یک‌سو، پیشروان مشوق^۶ جهانی شدن قرار دارند و بر این باورند که جهانی شدن، تنها مسیر برای رشد فزاینده و پیوسته اقتصادی، مدرنیزاسیون سیاسی و در کل ارتقای اجتماعی است (1). این مدافعان تردیدی در مزایای جهانی شدن ندارند؛ دغدغه اصلی آن‌ها چگونگی تسهیل فرآیند جهانی شدن از طریق اصلاح ساختارهای تنظیمی موجود و در نهایت اصلاح دولت است که منبع تمام تنظیمات محسوب می‌شود. در این دیدگاه، دولت رفاهی که به منظور تسهیل رشد اقتصادی ایجاد شده، خود به بزرگ‌ترین مانع رشد تبدیل شده است؛ دو گروهی که بیش‌ترین مسئولیت را در زمینه این نتیجه ناخواسته برعهده دارند، برنامه‌ریزان/ بوروکرات‌های رانت - جو^۷ و نیروی کار سازمان‌دهی شده^۸ هستند و هر دو گروه به دلیل حفظ امتیازات‌شان، تلاش‌های مرتبط با بازساختاردهی اقتصادی را دچار انسداد می‌کنند.

برای مشوقان جهانی شدن، تنگناهای اخلاقی^۹ وجود ندارد. برعکس، استدلال‌های‌شان واجد نوعی خودبهرحق‌بینی اخلاقی^{۱۰} است که در تاختن‌شان به فساد بوروکراتیک و خواست‌شان برای خودفرمانی مصرف‌کننده، تجلی می‌یابد. در اصل، تمرکز استدلال‌ها بر کارآمدی بازار، افزایش نرخ بازدهی سرمایه‌گذاری‌ها و پاداش به «برندگان» درحالی‌که از تعهدات اجتماعی نسبت به «بازندگان» کاسته می‌شود، است. در آن سوی طیف، واکنش مخالف با جهانی شدن از سوی ترکیب عجیبی از ایدئولوگ‌های چپ و راست، نشان داده شده است؛ کسانی که بنابر دلایل متنوع، جهانی شدن را رد می‌کنند. به عنوان نمونه، برخی بر این باورند که جهانی شدن، ذاتاً، نوعی فرآیند بهره‌کشانه‌ی ناشی از مبادله‌ی نابرابر^{۱۱} است که در آن گروه‌های قدرت‌مند اقتصادی به هزینه‌ی گروه‌های نسبتاً کم‌قدرت‌تر، نفع می‌برند. مطابق با این دیدگاه، که در اوایل دهه‌ی 1970 شکل گرفت، داد و ستد تجاری و سرمایه‌گذاری خارجی، به ندرت به نفع دو طرف مشارکت‌کننده در مبادله است (2). در حمایت از این استدلال، افرادی که به جهانی شدن به دیده‌ی تردید می‌نگرند^{۱۲}، توجه خود را به نابرابری درآمدی

^۱. مشخصات کامل مقاله بدین قرار است:

Sanyal, Bish (2002)., *Globalization, Ethical Compromise and Planning Theory.*, Planning Theory, Vol 1(2): 116-123.

^۲. how could planners compromise, ethically, amidst growing conflicts generated by globalization?

^۳. growing intensity and complexity of such interaction

^۴. volatility

^۵. chronic uncertainties and uneven distribution of benefits

^۶. cheerleaders

^۷. rent-seeking bureaucrats/planners

^۸. organized labor

^۹. moral dilemmas

^{۱۰}. moral self-righteousness

^{۱۱}. inherently an exploitative process of unequal exchange

^{۱۲}. skeptics

روبه‌رشد در و میان جوامع معطوف می‌کنند و هم‌چنین به آسیب‌پذیری فزاینده‌ی قلمروها و شکل‌گیری گروه‌های محروم به عنوان نتیجه‌ی جریان پیش‌بینی‌ناپذیر سرمایه‌گذاری خارجی¹، اشاره می‌کنند.

برخی دیگر از ایده‌نولوگ‌های دست راستی، جهانی شدن را بنابر دلایل دیگری نقد می‌کنند. نقد آن‌ها در رابطه با پیشنهادهای ضد - مهاجرتی و سیاست‌های اقتصادی آشکارا حمایتی²، تجلی می‌یابد (3). این گروه به شدت از حکومت‌ها متنفرند. هم‌چنین آن‌ها، آژانس‌های چندجانبه³ را به مثابه‌ی عامل دسیسه‌چینی برای خلق «حکومتی جهانی»⁴ با سرشتی لیبرال می‌دانند و آن‌ها را سرزنش می‌کنند. برخی به منظور محافظت از خودشان در برابر این دسیسه‌ی جهانی که حکومت‌هایشان نیز در آن دخیل هستند، گروه‌های شبه‌نظامی داخلی شکل داده‌اند. با این حال، شک‌گرایان به جهانی شدن، آن‌هایی کم‌تر پارانوئید هستند و خصلت انتقادی دارند، فراخوانی برای «پیوندزدایی گزینشی»⁵ ملت‌ها از سیستم جهانی داده‌اند و بر خودپسندگی، کنترل محلی و سایر سنج‌های مرتبط⁶ که در کنار هم به مثابه‌ی نوعی پارادایم پساتوسعه‌گرایی آلترناتیو⁷ بسته‌بندی شده‌اند، پافشاری می‌کنند (4).

با بازگشت به طیف ایده‌نولوژیک می‌توان گفت مصالحه‌ی مابین مشوقان جهانی شدن در یک سر طیف و گروه‌های ضد - جهانی شدن در سر دیگر طیف، تحت تاثیر تصور خود بر حق‌بینی اخلاقی هر دو گروه⁸ است؛ تصویری که به نام مقاصد مختلفی به کار رفته است: در مورد مشوقان، به‌طور کلی این برحق بودن به نیروهای جهانی شدن اعطا شده است، درحالی شک‌گرایان به واسطه‌ی این تصور جایگاهی مستحکم و غیرقابل مذاکره در برابر جهانی شدن یافته‌اند. این دو گروه، علی‌رغم قرائی در دو جایگاه متفاوت، هر دو متکی بر مجموعه‌ای از گزاره‌های نظری دقیقاً به‌هم‌متصلی هستند که دیگر جای چندانی برای ابهام، شگفتی‌ها و تردیدهای اخلاقی باقی نمی‌گذارد.

آنچه من از صحبت با برنامه‌ریزان حرفه‌ای، هم در ایالات متحده و هم در سایر کشورها، درک می‌کنم این است که بیش‌ترشان به هیچ‌کدام از دو سر طیف تشریح شده، تعلق ندارند و تا حدودی در میانه‌ی این طیف ایده‌نولوژیک جای می‌گیرند. برخلاف مشوقان جهانی شدن که اغلب از مدرسه‌های کسب و کار هستند و شک‌گرایان که اغلب دانشمندان علوم اجتماعی یا سیاست-مداران پوپولیست هستند، گروه میانه، برنامه‌ریزان هستند که با جهانی شدن به مثابه‌ی پدیده‌ی پیچیده، با گرایش‌های خوب و بد، برخورد می‌کنند. این برنامه‌ریزان، پتانسیل جهانی شدن در زمینه‌ی رشد، توسعه و مدرنیزاسیون را ارج می‌نهند، هرچند هم‌زمان عمیقاً، نگران اثرات زیان‌بار آن هم‌چون نابرابری درآمدی و آسیب‌پذیری خانواده‌های طبقه‌ی کارگر نیز هستند. هرچند برنامه‌ریزان به لحاظ فکری، به‌واسطه‌ی نوع نظریه‌های ساخت‌یافته‌ی دقیقی که به دو سر طیف ایده‌نولوژیک تعلق دارند، نمی‌توانند در میانه قرار بگیرند. در واقع ماهیت مسئولیت حرفه‌ای‌شان - یعنی نوع وظایفی که انتظار می‌رود در میان عاملان متنوع انجام دهند - آن‌ها را به سمت میانه‌ی طیف ایده‌نولوژیک سوق می‌دهد؛ جایی که نه تنها در آن می‌بایستی با جهانی نه سفید و نه سیاه دست و پنجه نرم کنند بلکه از آن‌جا که نمی‌توانند با اصول از پیش تعیین شده و نوعی کد تجویزی هدایتی⁹ طی مسیر کنند، خودشان را در قالب سایه‌های خاکستری متجلی می‌کنند.

مشکل پیش‌روی برنامه‌ریزان در شرایطی که درگیر ترسیم نقشه‌ی راه در شرایط مغشوش و متلاطم¹⁰ هستند، این است که از سوی پیشوایان ایده‌نولوژیک چپ و راست دو سر طیف ایده‌نولوژیک مورد تایید قرار نمی‌گیرند. بلکه برعکس، جایگاه برنامه‌ریزان در میانه‌ی طیف ایده‌نولوژیک از سوی هر دو گروه چپ و راست، به عنوان نشانه‌ی ضعف - هم اخلاقی و هم فکری - شناخته می‌شود. آن‌ها به عنوان افرادی در نظر گرفته می‌شوند که بر سر اصول خود مصالحه می‌کنند و به لحاظ فکری غیردقیق و آشفته قضاوت می‌شوند. دلیل این قضاوت، مسیری است که برنامه‌ریزان برای صورت‌بندی مشکلات و سیاست‌های معطوف به آن‌ها¹¹

¹. unpredictable movement of external investments

². Protectionist economic policies: سیاست حمایت اقتصادی بر دفاع و حمایت از تعرفه‌های حمایتی به عنوان یک وسیله‌ی قدرت و ثروت ملی تاکید دارد. سیاستی که به وسیله‌ی هنری کری (Henri Cayrey) آمریکایی مطرح شد. ادله‌ی اصلی و مهم در دفاع از این سیاست‌ها عبارت است از: تشویق صنایع نوپا؛ ایجاد فرصت برای اشتغال استعدادهای فردی گوناگون بر اثر تنوع صنعتی؛ تامین قدرت ملی و ایجاد اقتصاد ملی و صیانت از آن. برگرفته از فرهنگ علوم اقتصادی، تالیف منوچهر فرهنگ، نشر نو، ص 999.

³. multi-lateral agencies

⁴. a global government

⁵. selective delinking

⁶. self-sufficiency, local control and other related measures

⁷. Alternative paradigm of post developmentalism

⁸. moral self-righteousness of both groups

⁹. prescribed code of conduct

¹⁰. نویسنده برای اشاره به شرایط دشوار و متلاطم از استعاره‌ی muddy and moving water استفاده کرده است. م.

¹¹. problems and recommend policies

اختیار می‌کنند؛ چرا که اغلب با هیچ یک از ساختارهای نظری به‌خوبی تعریف شده و کدهای اخلاقی هدایت‌گر، سازگاری دقیق ندارند. جورج سانتایانا¹، به عنوان فیلسوف، سال‌ها پیش، چرایی در نظر گرفتن قرارگیری در میانه به عنوان نشانه‌ی ضعف را توضیح داده و این‌گونه نوشته است: «مصالحه، در رابطه با سرشت‌های پرشور از آن‌جا که امری تسلیم‌شونده و در رابطه با سرشت فکری به دلیل آن‌که امری مغشوش به نظر می‌آید، غیرقابل قبول است»² (5). در گفتار عامیانه‌ی امروزی، چنین افرادی در رابطه با موضوع‌های مختلف، «سست‌اراده»³ یا «دمدمی مزاج»⁴ بدون یک‌دستی اندیشه و عمل⁴، شناخته می‌شوند.

مصالحه به مثابه‌ی نقطه قوت

با این حال، ممکن است کسی دیدگاه مخالف با آن‌چه درباره‌ی مصالحه گفته شد داشته باشد و ادعا کند که در جوامع دمکراتیک، مصالحه زمانی که به شکل شرافت‌مندانه و مبتنی بر روح صداقت نسبت به همه حاصل می‌شود، تنها مسیر عقلانی و منصفانه‌ی دستیابی به توافق مابین دیدگاه‌های مختلف است. در این معنا، مصالحه، اساس دموکراسی است (6) و از طریق آن می‌توان به آن‌چه «منفعت عمومی»⁵ نامیده می‌شود، دست یافت. هم‌چنین کنش مصالحه، از آن‌جا که فرد در فرآیند آن، درباره‌ی وجوه مختلف و متضاد یک مشکل، آگاهی کسب می‌کند، به نوعی فرآیند یادگیری هم می‌تواند باشد (7). برای انجام این امر، فرد نیازمند ذهنی منعطف است - ذهنی که ممکن است برخی از آن به عنوان ذهن فاقد اصول یاد کنند؛ اما به هر حال ضرورتاً نباید ذهنی خودمدار⁶ باشد یا دست کم خودمداری آن کم‌تر از نظریه‌پردازان ارشد گروه چپ و راست یاد شده باشد. هرچند ذهن فاقد اصول، به معنای ذهن فاقد هرگونه محدودیت و مرزهای اخلاقی نیست و حتی برعکس، ذهنی است که درباره‌ی مرزهای اخلاقی‌اش تنها در فرآیند مصالحه و نه به عنوان امری پیشینی مبتنی بر اصول مسلم⁷، آگاهی می‌یابد. به بیانی دیگر، برنامه‌ریزان فاقد هر گونه اصول در عمل نیستند؛ بلکه آن‌ها صادقانه تصدیق می‌کنند که نمی‌توان اصول زیرکارِ مداخلات برنامه‌ریزی⁸ را ثابت در نظر گرفت، بلکه این اصول، زمان مواجهه‌ی فرد برنامه‌ریز با موقعیت‌ها و عدم قطعیت‌های نوین که در واقع داورهای اخلاقی او را در معرض آزمون قرار می‌دهند، در مکان ساخته می‌شود. جهانی شدن هم بسیاری از موقعیت‌های پیش‌بینی نشده و عدم قطعیت‌های مشابه را فراهم می‌آورد که نمی‌توان آن‌ها را با گداهای تثبیت‌شده‌ی هدایت‌گر مناسب برای همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها، مدیریت کرد. دنیای معاصر شکل گرفته بر مبنای جهانی شدن، آن‌چنان خاکستری و تیره است که نتوان با آن با وضعیت پای‌بند به اصول که از سوی ناب‌گرایان هر دو گروه چپ و راست حمایت می‌شود، مواجه شد.

البته از این گفته که برنامه‌ریزان باید مصالحه کنند، نمی‌توان استدلال کرد که همه‌ی مصالحه‌ها، مصالحه‌های خوب هستند. برای اطمینان باید گفت برخی مصالحه‌ها بهترند. به عنوان نمونه در مواجهه با فشار جهانی شدن و تقاضا برای محرک سرمایه‌گذاری خصوصی در سرتاسر دنیا، برنامه‌ریزان در همه‌ی شهرها نباید به یک شیوه مصالحه کنند. برخی، استانداردهای کار و محیط‌زیست را تقلیل می‌دهند تا سرمایه‌گذاری خصوصی ورود پیدا کند و برخی دیگر به‌گونه‌ای مدیریت می‌کنند که هم استانداردهای شایسته حفظ شود و هم چنان سرمایه‌گذار خصوصی را هم جذب کنند (8). به بیانی دیگر، درستی این نظریه که سیاست‌های اجتماعی به دلیل رقابت شدید مابین قلمروهای قانونی به کم‌ترین مخرج مشترک خود سقوط کرده، هنوز ثابت نشده است. به‌شکل مشابهی، فشار برای نابودی دولت رفاه، از اوایل دهه‌ی 1980، به نتایج یکسانی منجر نشده است: برخی جوامع و شهرها بیش از دیگران نهادهای دولت رفاه را نابود کرده‌اند؛ و حتی در برخی موارد بازساختاردهی نهادهای دولتی به کاهش شدید یکسان در ارائه‌ی خدمات به فقرا منجر نشده است (9). در نتیجه، توضیح و شناسایی چنین واریاسیون‌هایی در نتیجه‌ی بدست‌آمده، مهم است - به ویژه شناسایی آن‌ها در یک کشور؛ چرا که دیگر نمی‌توان به سادگی چنین واریاسیون‌هایی در درون یک کشور را به بهانه‌ی که ناشی از بسترهای نهادی کاملاً مختلفی⁹ هستند، کنار نهاد. تبیین چنین واریاسیون‌هایی در زمینه‌ی پیامدهای سیاست‌گذاری، اغلب به تشخیص مصالحه‌ی خوب و بد یاری می‌رساند، و نقاط قوت و ضعف راهبردهای مختلف را که از سوی برنامه‌ریزان در وضعیت‌های مشابه اتخاذ می‌شود، آشکار می‌سازد.

1. George Santayana

2. wishy-washy

3. flip-flopping

4. consistency of thought and action

5. the public interest

6. egotistical mind

7. نویسنده در متن اصلی از تعبیر principles etched on stones (اصول حک شده بر الواح) برای بیان اصول مسلم و قطعی و از پیش‌تعیین شده استفاده کرده است.

8. principles underlying planning interventions

9. totally varying institutional contexts

من تصدیق می‌کنم که نمی‌توان شکل‌گیری چنین واریاسیون‌هایی در پیامدها را تنها به توانایی‌های متفاوت برنامه‌ریزان نسبت داد. ائتلاف‌های سیاسی و ماهیت و شدت فشار از پایین هم به طرز چشم‌گیری، پیامدهای سیاست‌گذاری را تحت تاثیر قرار می‌دهند. اما هیچ پیامد سیاست‌گذاری را نمی‌توان به شکل کامل، تنها با نیروهای سیاسی یاد شده توضیح داد. برنامه‌ریزان تاحدودی دارای خودفرمانی نسبی، هرچند محدود شده، در زمینه‌ی توجه به موضوع‌های معین و اثرگذاری بر پیامدهای سیاست‌گذاری از طریق پیشنهاد سیاست‌های آلترناتیو¹، هستند. به هر حال، برنامه‌ریزان در قالب نقش‌های محدودشان، می‌بایستی تن به مصالحه بدهند؛ برخی از برنامه‌ریزان این امر را بهتر از بقیه انجام می‌دهند، اما تمام مصالحه‌ها در راستای تامین منافع مختلف شکل می‌گیرند. این کنش مصالحه به قدری در بدنه‌ی فعالیت‌های برنامه‌ریزی هم‌چون ترسیم چشم‌انداز آینده مرکزی است که در بیشتر موارد می‌تواند قلب برنامه‌ریزی در نظر گرفته شود.

مصالحه و نظریه‌ی برنامه‌ریزی

آنچه برنامه‌ریزان در زمان درگیر شدن با فرآیند مصالحه بر آن تکیه می‌کنند، چیست؟ به کدام نظریه‌ی کنش برای راهنمایی می‌توانند مراجعه کنند؟ متون موجود درباره‌ی آنچه نظریه‌ی برنامه‌ریزی نامیده می‌شود، برای این منظور بسیار نحیف و تا حدودی بلااستفاده است. این موضوع برای ما در ام.آی.تی زمانی آشکار شد که دو سال پیش گروهی از برنامه‌ریزان شهری و منطقه‌ای را دور هم جمع کردیم و از آن‌ها پرسیدیم که کدام نظریه‌ی برنامه‌ریزی را هنگام رویارویی با منافع متضاد² به کار می‌گیرند؟ (10). هیچ‌کدام از برنامه‌ریزان، به نظریه‌ی برنامه‌ریزی که در رابطه با این موضوع سودمند یافته باشند، اشاره نکردند. به جای آن، همان‌طور که گفتیم، هر کدام از برنامه‌ریزان، خطوط راهنمای ویژه‌ی خودش را از طریق فرآیند یادگیری در حین عمل در حرفه³، بسط داده‌اند؛ و بسیاری از آنان درباره‌ی سویه‌های اخلاقی - یا فقدان سویه‌های اخلاقی - زیرکار برخی از تصمیم‌هایشان⁴، دچار تردید بودند. به عنوان نمونه: آیا آن‌ها، در شرایطی که شهر به شدت نیازمند سود بود، محق بودند در برابر درخواست توسعه‌دهندگان [باز و بفروش‌ها]، امتیازات مالیاتی قابل توجهی به آن‌ها اعطا کنند؟ آیا آن‌ها محق بودند درباره‌ی ایجاد «منطقه‌ی تجاری»، در حالی که از نقض شدید استانداردهای کار در این مناطق آگاه بودند، به توافق برسند؟ آیا آن‌ها در شرایطی که توزیع درآمد نامتوازن‌تر می‌شد، محق بودند بر فعالیت‌های تولید سود تاکید کنند؟ پرسش‌های مشابه بسیاری به ذهن برنامه‌ریزان حرفه‌ای، در شرایطی که با آنچه ما نیروهای جهانی شدن می‌نامیم دست و پنجه نرم می‌کنند، راه یافته است؛ و هیچ نظریه‌ی برنامه‌ریزی که برنامه‌ریزان برای هدایت عمل‌شان بر آن تکیه کنند، وجود ندارد.

برخی ممکن است با این ارزیابی بدبینانه‌ی وضعیت جاری نظریه‌ی برنامه‌ریزی، موافق نباشند. با این همه، بدنه‌ای از متون درباره‌ی نظریه‌های مذاکره⁵ وجود دارد. هم‌چنین برخی از اقتصاددانان یادآوری می‌کنند که «نظریه‌ی بازی⁶» نیز برای راهنمایی یا دست‌کم پیش‌بینی کنش، وجود دارد. هم‌چنین در جناح چپ - البته نه چپ خیلی نزدیک به سر طیف، بلکه چپ تا حدودی میانه - نظریه‌ی دموکراسی مشورتی هابرماسی⁷ قرار دارد که مطابق با آن، مشورت آزاد و گشوده برای انتخاب‌های اخلاقی، امری کلیدی است⁸ (11). برای ما آشکار شده است که برنامه‌ریزان حرفه‌ای که با تنگناهای اخلاقی سر و کار دارند و در جستجوی مصالحه‌های اخلاقی هستند، هیچ‌کدام از نظریه‌های یاد شده را به کار نمی‌برند؛ چرا که نظریه‌های مرتبط با مذاکره، در زمینه‌ی داوری‌های اخلاقی که برنامه‌ریزان باید انجام دهند، چیز چندانی برای گفتن ندارند. آن‌ها فرآیند «انعقاد قرارداد⁹» را بهتر تبیین می‌کنند (12). به شکل مشابهی، نظریه‌ی بازی هم تنها برای بازی‌هایی که در آن قواعد و پیامدها به خوبی تعریف شده باشد، مناسب است؛ موضوعی که در مورد چگونگی رُخدادن جهانی شدن در گذشته، صدق نمی‌کند. همین‌طور، دموکراسی مشورتی بدون حساسیت به قیود نهادی و سازمانی¹⁰ که برنامه‌ریزان می‌بایستی در درون آن‌ها عمل کنند، برنامه‌ریزی مشارکتی را فرامی‌خواند.

¹.alternative policies

².conflicting interests

³.learning by doing on the job

⁴.morality – or lack of it – underlying some of their own decisions

⁵.theories of negotiation

⁶.game theory

⁷.Habermasian theory of deliberative democracy

⁸.open and free deliberation is the key to moral choices

⁹.deal making

¹⁰.organizational and institutional constraints

دستور کار نوین برای نظریه‌ی برنامه‌ریزی¹

از این رو می‌خواهم بگویم، از آنجا که ما با فرآیندهای پیچیده‌ی جهانی شدن سر و کار داریم، نیازمند انجام پژوهش و آموزش دانشجویان مان در زمینه‌ی هنرِ مصالحه‌های اخلاقی² هستیم.

گام نخست، درک بهتر انواع تعارض‌هایی خواهد بود که ممکن است از سوی جهانی شدن ایجاد شوند. در این ارتباط، نیازمند پیش‌بینیِ بهتر پیامدهای چندوجهی جهانی شدن هستیم؛ برخی از پیامدها تعارض منافع ایجاد می‌کنند، درحالی‌که برخی دیگر تعارض اصول³ (13). در حال حاضر، تأکید بسیار اندکی بر درک انواع نوین تعارضات وجود دارد. برعکس، سیل مقالات و کتاب‌ها از دهه‌ی 1980 درباره‌ی هم‌پاری⁴ به راه افتاده است - در این ارتباط، از آنجا که دولت‌ها برای عقب‌نشینی از ارایه‌ی خدمات عمومی سنتی به دلیل افزایش مشکلات مالی تحت فشار بودند، هم‌پاری بخش عمومی / خصوصی، به‌طور ویژه، به‌عنوان مضمونی عامه‌پسند ظهور یافت. اجاره دهید صریح‌تر صحبت کنم: من بر این ادعا نیستم که هم‌پاری برای برنامه‌ریزی شایسته، اهمیت ندارد، بلکه پیشنهاد من این است که مضمون هم‌پاری در بیشتر موارد نیازمند تحلیل منافع و ادعاهای متعارضی است که ما به‌دلیل نامناسب دانستن‌شان در کل برای پیشرفت اجتماعی، توجهی به آن‌ها نمی‌کنیم. هم‌چنین نظریه‌های قدیمی درباره‌ی تعارض‌ها، به‌طور ویژه تعارض مابین کار و سرمایه که در تحلیل مارکسی برجسته شده، در پروراندن سیاست‌های عمومی سودمند نبوده است.

افزون بر این، برای درک بهتر تعارض‌های تولید شده توسط فرآیند جهانی شدن، همان‌قدر نیز نیازمند درک بهتر عدم قطعیت‌های ژرف ناشی از این فرآیند هستیم. این درک، اگر بخواهد به پرورش ذهن‌هایی منعطف منجر شود، می‌بایستی نسبت به ماهیت چندوجهی پیامدهای جهانی شدن نیز آگاهی یابد: این که جهانی شدن در عین حال که رشد سریع اقتصادی ایجاد می‌کند، نابرابری درآمدی را هم افزایش می‌دهد؛ این که جهانی شدن به توانایی دولت‌ها در کنترل فعالیت‌های اقتصادی آسیب می‌زند، اما به‌هرحال، نیاز به تنظیم اشکال نوین تنظیم‌ها از سوی دولت را هم مطرح می‌کند (14). فراهم آوردن چنین تصویر چندبعدی از جهانی شدن، مسیر حساس کردن⁵ دانشجویان مان به تنگناهای اخلاقی است که به اجبار در زمان قدم گذاشتن به جهان عمل⁶ با آن مواجه خواهند شد.

نیازی به گفتن نیست که درک فرآیند پیچیده و پیامد گوناگون جهانی شدن به تنهایی کافی نیست - دست‌کم برای برنامه‌ریزی که به فراخور ماهیت حرفه‌شان، از آن‌ها خواسته می‌شود که در این فرآیند مداخله کنند. فرض کنید فردی خواهان مصالحه است، زمان مناسب برای انجام این امر کدام است؟ چراکه مصالحه‌ی خیلی زود یا خیلی دیر هنگام، می‌تواند نتایج مورد انتظار از مصالحه را تضعیف کند. مجموعه‌ی پرسش دوم، درباره‌ی چگونگی مصالحه است؟ باید به فرایند مصالحه اندیشید یا به برآمدهای آن؟ یا هر دو؟ (15) مصالحه‌های اخلاقی بر مبنای فرآیند یا پیامد یا هر دو، داوری می‌شوند؟ ما تنها پاسخ‌های سطحی و حکایت‌گونه به چنین پرسش‌هایی در اختیار داریم. به عنوان نمونه ما می‌دانیم که اگر منظور از تعارض، تعارض اصول در مقابل تعارض منافع باشد، دست‌یابی به مصالحه بسیار دشوار - عملاً غیرممکن - خواهد بود. این تفاوت مابین دو تعارض یادشده، مهم است. به عنوان مثال تعارض شکل گرفته حول موضوع سقط جنین در ایالات متحده را در نظر بگیرید. اگر استدلال‌ها در سطح اصول باقی بماند، یافتن راه‌حلی مشترک دشوار خواهد بود. در زمینه‌ی سیاست‌گذاری عمومی، برای شروع بحث، یک نفر می‌بایستی اصول را به منافع تبدیل کند (چه کسی برای چه چیزی هزینه می‌کند و موضوعاتی مشابه). به بیانی دیگر، برنامه‌ریز باید موضوع‌های در دست بررسی را به گونه‌ای تعریف کند که در آن امکان بده - بستان⁷ هم ممکن باشد. برنامه‌ریزان باید به این نکته آگاه باشند که اگر مصالحه می‌بایستی از مشروعیت برخوردار باشد، باید برای طرفینی که منافع‌شان مورد مصالحه قرار گرفته، شفاف هم باشد. مصالحه‌های خوب ائتلاف‌های سیاسی‌ای که طرف قدرتمند را وادار به مصالحه کرده نابود نمی‌کند⁸ (16). چنین مصالحه‌هایی زمینه‌ی خودفرمانی را هم برای خلف‌و‌عده‌های آتی فراهم نمی‌کند⁹. آن‌چه گفته شد، صرفاً چند مشاهده‌ی موردی بود و نیازمند پژوهش نهادی و سیستماتیک‌تر در زمینه‌ی ایجاد بدنه‌ی مناسب از دانشی هستیم که برنامه‌ریزان بتوانند در مواجهه با تنگناهای اخلاقی برآمده از جهانی شدن بر آن تکیه کنند.

¹. new agenda for planning theory

². art of ethical compromises

³. some generating conflicts of interests while others generate conflicts of principles

⁴. cooperation

⁵. sensitize

⁶. world of practice

⁷. tradeoffs

⁸. good compromises do not destroy political coalitions which force the powerful to compromise

⁹. such compromises do not give away the autonomy for future disagreements

نکته‌ی نهایی درباره‌ی منبع دانشی است که می‌بایستی برای درک چگونگی دست‌یابی به مصالحه‌ای اخلاقی، بدان اتکا کنیم. در بیشتر موارد، متون برنامه‌ریزی بر شکست‌های برنامه‌ریزی^۱ - یا همان‌طور که پیتر هال، فجایع بزرگ برنامه‌ریزی^۲ می‌نامد - تاکید دارند. نسخه‌ی اخیرتر چنین داستان‌های فاجعه‌محور برنامه‌ریزی، کتاب بنت فلویبر با عنوان عقلانیت و قدرت^۳ است (17). من می‌گویم که به جای فجایع، به موفقیت‌های کوچک توجه کنیم؛ به عنوان نمونه در جاهایی که برنامه‌ریزان موفق به جذب سرمایه‌گذاری خصوصی، بدون کنار نهادن تمام استانداردهای محیطی/کاری شده‌اند. باید به مواردی توجه کنیم که در آن دولت رفاه هنوز نابود شده است و فعالیت‌های دولت، هم‌چنان، کارآمد شناخته می‌شود. صحبت کردن با دلگرمی و احترام نسبت به این برنامه‌ریزان که در دست‌یابی به چنین موفقیت‌های کوچک، نقش داشته‌اند، شاید مسیری باشد برای آغاز فهم‌مان از گروه‌های میانه‌ی طیف یاد شده؛ گروه‌هایی که به دلیل فقدان نظریه یا یک‌دستی اندیشه و اصول‌شان، سرزنش می‌شوند. شاید باید از این‌جا آغاز کنیم که این یک‌دست‌نبودن و تنگناهای اخلاقی ناشی از آن‌را، ساز و کاری برای یادگیری ممتدی در نظر بگیریم که برای سازگاری با عدم قطعیت‌های عظیم و شگفتی‌های بزرگ جهانی شدن، ضروری است.

یادداشت‌ها:

1. See Bhagwati (1993), World Bank (1997).
2. See Amin (1976). For a more recent article see Weller and Hersh (2002).
3. See Bohning (1991).
4. See Bauman (1998) and Friedmann (1988).
5. Quoted in Golding (1979).
6. See Kerflik (1979).
- 7- این نکته از سخنان پروفیسور نیرجا ورما در پانل بحث نشست سالانه‌ی دانشکده‌های مختلف برنامه‌ریزی در آمریکا استخراج شده است؛ نشست که در تاریخ 21-24 اکتبر در شیکاگو برگزار شد.
8. See Evans (2002).
9. See Borja and Castells (1997).
- 10- کتاب ویراستاری شده‌ای از این رخداد منتشر شده است؛ Rodwin and Sanyal (2000)
- 11- در ارتباط با شرح مفصل این رهیافت نگاه کنید به: Healey (1997)
12. See Golding (1979)
- 13- در ارتباط با تفاوت این دو نوع از تعارض‌ها، نگاه کنید به: Benditt (1979)
14. See Sen (2002).
15. See Benjamin (1990).
16. See Dobel (1990).
17. See Flyvbjerg (1998).

منابع:

- Amin, S. (1976) 'Unequal Development', *Monthly Review*.
- Bauman, Z. (1998) *Globalization: The Human Consequences*. New York: Columbia University Press.
- Benditt, T.M. (1979) 'Compromising Interests and Principles', in J.R. Pennock and J.W. Chapman (eds) *Compromise in Ethics, Law and Politics*. New York: New York University Press.
- Benjamin, M. (1990) *Splitting The Difference: Compromise and Integrity in Ethics and Politics*. Lawrence: University Press of Kansas.
- Bhagwati, J. (1993) 'The Case for Free-Trade', *Scientific American* November.
- Bohning, A. (1991) 'Integration and Immigration Pressures in Western Europe', *International Labor Review* 130.

¹. planning failures
². great planning disasters

³ . بخش‌هایی از این کتاب با مشخصات زیر ترجمه شده است:
فلویبر، بنت، عقلانیت و قدرت، ترجمه‌ی نریمان جهانزاد، منتشر شده در سایت فضا و دیالکتیک، مرداد 1399. هم‌چنین برای آشنایی بیشتر با آرا و اندیشه‌های فلویبر نگاه کنید به:
فلویبر، بنت، برنامه‌ریزی، فرونیسیس، قدرت، گردآوری و ترجمه نریمان جهانزاد، انتشارات کتابکده کسری، ۱۳۹۸ و یادداشت مترجم صص. ۴۷-۷.

- Borja, J. and Castells, M. (1997) *Local and Global: Management of Cities in the Information Age*. London: EarthScan.
- Dobel, J.P. (1990) *Compromise and Political Action*. Savage, MD: Rowman and Littlefield.
- Evans, P. (2002) 'Political Strategies for More Livable Cities: Lessons from Six Cases of Development and Political Transition', in P. Evans (ed.) *Livable Cities?*. Berkeley: University of California Press.
- Flyvbjerg, B. (1998) *Rationality and Power*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Friedmann, J. (1988) *Life Space and Economic Space*. New Brunswick, NJ: Transaction Books.
- Golding, M.P. (1979) 'The Nature of Compromise: A Preliminary Inquiry', in J.R. Pennock and J.W. Chapman (eds) *Compromise in Ethics, Law and Politics*. New York: New York University Press.
- Healey, P. (1997) *Collaborative Planning*. Vancouver: UBC Press.
- Kerflik, A. (1979) 'Morality and Compromise', in J.R. Pennock and J.W. Chapman (eds) *Compromise in Ethics, Law and Politics*. New York: New York University Press.
- Rodwin, L. and Sanyal, B. (eds) (2000) *The Profession of City Planning*. Rutgers, NJ: Center for Urban Policy Research.
- Sen, A. (2002) 'How to Judge Globalism', *The American Prospect* Winter.
- Weller, G.E. and Hersh, A. (2002) 'Free Markets and Poverty', *The American Prospect*, Special Supplement, Winter.
- World Bank (1997) *Private Capital Flows to Developing Countries: The Road to Financial Integration*, Policy Research Report. Washington, DC: The World Bank.

چرا نظریه‌ی برنامه‌ریزی؟¹

نویسنده: جان فریدمن

در یکی از شماره‌های اخیر این نشریه، بیش سانیا، بر مبنای پیمایشی از حرفه‌مندان برنامه‌ریزی که به چندین سال پیش بازمی‌گردد، این ادعا را مطرح کرده که هیچ یک از آن‌ها، نظریه‌های برنامه‌ریزی، یا در واقع، هر نظریه‌ی دیگری را برای شرایطی که با «تضاد منافع دست و پنجه نرم می‌کنند»² سودمند نیافته‌اند (Sanyal, 2002). یادگیری برنامه‌ریزان نه از نظریه‌ی برنامه‌ریزی که از «طریق عمل» است.³ نظر سانیا به این پرسش دامن می‌زند که چنانچه حرفه‌مندان نظریه‌ی برنامه‌ریزی را کم‌فایده یا در واقع بی‌فایده می‌دانند، چرا خودمان را به واسطه‌ی کمک به گفتمان‌های مستمر متعدد در عرصه‌ی نظریه اذیت کنیم.

من به این که دیدگاه‌های پروفیسور سانیا در باره‌ی نکته‌ی یادشده به‌طور گسترده با دیدگاه‌های دیگران مشترک باشد، مطمئن هستم. حتی در درون محیط دانشگاهی، در ارتباط با آن چه «نظریه‌ی برنامه‌ریزی» را برمی‌سازد⁴، هم‌رأیی وجود ندارد. بسیاری از برنامه‌ریزان بدون درک روشنی از نظریه‌ی برنامه‌ریزی در ابعاد چندگانه‌اش، دوره‌ی تحصیلی خود را به اتمام می‌رسانند. می‌خواهم خطر کرده و این داوری حدس‌آلود را مطرح کنم که حتی دیدگاه روشنی در باره‌ی خود «نظریه» هم وجود ندارد؛ اعم از این که این اصطلاح تنها باید به نظریه‌های پیش‌گویانه اختصاص یابد، یا این که به عنوان نمونه در علم اقتصاد، نظریه در باره‌ی چستی می‌تواند به مثابه‌ی نظریه‌ی تجویزی⁵ هم به کار برده شود، یا این که این امکان برای گفتمان‌های نظری وجود دارد که کلاً هنجارین باشند؛ یعنی گفتمان‌هایی با ادعاهای بزرگ اما شواهد اندک، یا زمانی که در باره‌ی برنامه‌ریزی می‌اندیشیم، نظریه صرفاً اصطلاح نامنسجم/آشفته‌ای⁶ باشد.

در حرفه‌ی ما به‌طور گسترده‌ای این موضوع مورد پذیرش قرار گرفته است که بین دو دسته نظریه تفاوت مهم وجود دارد: نظریه‌هایی که در برنامه‌ریزی به کار گرفته می‌شوند⁷ و مختص چند تخصص مرتبط با برنامه‌ریزی است (کاربری زمین، حمل و نقل، طراحی شهری، توسعه‌ی منطقه‌ای، برنامه‌ریزی محیطی و جزآن) (نظریه‌ی نخست)؛ و نظریه‌هایی که به آن چه بین همه‌ی آن‌ها مشترک است توجه دارد یعنی نظریه‌های صرفاً برنامه‌ریزی⁸ (نظریه‌ی دو). افزون بر این موارد، قصد دارم دسته‌ی سومی نیز به این دسته‌بندی اضافه کنم و آن را نظریه‌هایی در باره‌ی برنامه‌ریزی⁹ خواهم نامید (نظریه‌ی سه).

از آن جا که نظریه‌های مهاجرت و موقعیت اقتصادی در درون زیر - انتظام برنامه‌ریزی توسعه‌ی منطقه‌ای¹⁰ قرار می‌گیرد (نظریه‌ی یک)، کسی در مورد ربط این نظریه‌ها به برنامه‌ریزی بحثی نمی‌کند. هم‌چنین جدل چندانی در باره‌ی ارزش بالقوه‌ی آن چه از سوی برخی برنامه‌ریزی انتقادی¹¹ نامیده می‌شود وجود ندارد؛ نظریه‌هایی که بر مبنای بررسی‌ها نسبت به برنامه‌ریزی که در عمل به کار گرفته می‌شود، نگاه انتقادی اختیار می‌کند (نظریه‌ی سه). چنین انتقادهایی ممکن است از سوی چشم‌اندازهای مارکسیستی، اقتصاد سیاسی یا پایداری مطرح شود. در واقع این انتقادات، گزاره‌های یا نظریه‌هایی عام در باره‌ی برنامه‌ریزی محسوب می‌شوند. از این رو، آن چه در این جا مورد بحث است، نظریه‌های موسوم به نظریه‌های برنامه‌ریزی¹² هستند (نظریه‌ی دو) که گفته می‌شود به کار بست ربطی ندارند. پیش از ادامه‌ی بحث، به‌نظم نیاز است بگویم که هیچ کار بست برنامه‌ریزی‌ای بدون نظریه‌ای در باره‌ی این که چگونه برنامه‌ریزی می‌بایستی به کار گرفته شود، وجود نخواهد داشت¹³. نظریه‌ی یاد شده چه دارای اسم مشخصی باشد یا نه، و چه در خود آگاه حضور

1. مشخصات کامل مقاله بدین قرار است:

Friedmann, John (2002)., *Why Do Planning Theory?*, Planning Theory, Vol 2(1): 7-10

2. grappled with conflicting interests

3. They learned 'by doing', not from theories

4. constitute

5. prescriptive

6. loose term

7. theories that are used in planning

8. theories of planning tout court

9. theories about planning (

10. sub-discipline of regional development planning

11. critical planning

12. so-called theories of planning

13. there is no planning practice without a theory about how it ought to be practiced

داشته باشد یا نه، در هر حال در پس هر کاربستی وجود دارد. بنابراین، زمانی که این ادعا را مطرح می‌کنیم که برنامه‌ریزی باید در تحقق منافع عمومی یا همگانی حضور داشته باشد یا منعکس‌کننده آن باشد، در واقع نظریه‌ی برنامه‌ریزی را در ذهن داریم. این موضوع وقتی درباره‌ی برنامه‌ریزی جامع یا به جای آن درباره‌ی برنامه‌ریزی وکالتی صحبت می‌کنیم نیز صادق است. هم‌چنین این نکته باید روشن شود که همه‌ی این اصطلاحات (و بسیار دیگری که می‌توان ذکر کرد) محل مناقشه‌ای جدی هستند. در این ارتباط ممکن است برخی از مخاطبان مجادله‌های نظری هربرت سایمون و چارلز لیندبلوم¹ را در دهه‌های 1950 و 1960 درباره‌ی برنامه‌ریزی سینوپتیک و اندک‌افزا² به یاد داشته باشند؛ یا پیشنهاد آمیتای اتزیونی³ در رابطه با آنچه پویس مختلط⁴ می‌نامید. این جدل‌ها، که تأثیر سرنوشت‌سازی بر تفکر موجود در این حرفه داشتند، برنامه‌ریزی را به عنوان امری درباره‌ی تصمیم‌سازی⁵ و به طور خاص‌تر درباره‌ی چگونگی اتخاذ عقلانی‌تر تصمیم‌ها می‌فهمید. جدل‌های یاد شده هم‌چنین بر مبنای برخی فرضیات قطعی (مسلم) معرفت‌شناختی قرار داشتند و به شکل عام‌تر، موضوعات‌شان درباره‌ی ظرفیت‌های (یا فقدان ظرفیت‌های) تحلیل‌های علمی اجتماعی⁶ بودند.

مدل رایج برنامه‌ریزی به مثابه‌ی شکلی از فرآیند تصمیم‌سازی عقلانی⁷، در اوایل دهه‌ی 1970 در کتاب من با عنوان ردیابی مجدد امریکا: نظریه‌ای درباره‌ی برنامه‌ریزی داد و ستد مآبانه⁸ (Friedmann, 1973)⁹، مورد چالش قرار گرفت. من در آنجا استدلال کردم، که دوران آن مدل به سر رسیده است و این‌که نوع جدیدی از اندیشیدن درباب برنامه‌ریزی لازم است؛ شکل جدیدی که رابطه‌ی میان دانش و عمل را مورد تأکید قرار دهد و برجسته کند. مطابق با این پروبلماتیک نوین برنامه‌ریزی، نوعی از معرفت‌شناسی مبتنی بر یادگیری اجتماعی¹⁰ را پیشنهاد دادم که بر رابطه‌ی گفت و شنودی¹¹ به عنوان پایه‌ای برای یادگیری متقابل¹² مابین برنامه‌ریزان و گروه‌های مخاطب تأکید دارد. از این ایده استقبال شد و یا دست‌کم با پژوهش‌های سایرین هم‌چون دونالد شوئن (کاربست تاملی)¹³، جان فاستر (برنامه‌ریزی ارتباطی)¹⁴ و پتسی هیلی (برنامه‌ریزی هم‌کارانه)¹⁵ وضوح بیشتری یافت. هم‌چنین این بحث، مسیر گفتمان نظریه‌ی برنامه‌ریزی را از برنامه‌ریزی به مثابه‌ی ابزار کنترل به امری نوآورانه و کنشی¹⁶ تغییر داد؛ که این تغییر به نوبه‌ی خود، پرسش‌هایی برانگیخت: این‌که چه ارزش‌هایی می‌بایستی هدایت‌گر عمل‌مان در برنامه‌ریزی باشد، این‌که کدام راهبردها می‌بایستی مورد پذیرش قرار می‌گیرند و چگونگی ارتقای مشارکت از سوی اجتماعات و/یا ذی‌مدخلان.

هیچ شیوه‌ای برای بیان این‌که آیا حرفه‌مندان برنامه‌ریزی از مباحث هنوز جاری یاد شده متأثر هستند (نظریه‌ی دو)، در اختیار ندارم، اما به نظرم می‌آید که بسیاری از این موضوع‌های مطرح شده، حتی اگرچه هم‌چنان ناگشوده باقی مانده‌اند، در تمام تخصص‌های برنامه‌ریزی بیشترین ارتباط را با کاربست دارند.

در ضمن (و با توجه به این‌که تجربه‌ی پنجاه سال برنامه‌ریزی پسا - جنگ دوم جهانی را در ذهن دارم) دنیای ما به شدت تغییر یافته و نیاز است که برنامه‌ریزی هم در تطابق با این تغییرات، یعنی از جهانی شدن و ایده‌نولوژی‌های نئولیبرال تا چندفرهنگ‌گرایی و پسامدرنیته¹⁷، قرار گیرد. یکی از کمک‌های اصلی به این بازاندیشی در برنامه‌ریزی، از سوی لئون ساندرکاک با کتاب به سوی کاسموپولیس:

¹.Herbert Simon's and Charles Lindblom's arguments

².synoptic and incremental planning

³.Amitai Etzioni

⁴.mixed scanning

⁵.decision-making

⁶.social scientific analysis

⁷.prevailing model of planning as a form of rational decision-making

⁸.Retracking America: A Theory of Transactive Planning

⁹. مُراد فریدمن از «ردیابی مجدد امریکا»، بازگشت مجدد به سنت‌های موجود در تاریخ امریکا و احیای رابطه‌ی گفت و شنودی و یادگیری متقابل است. م.

¹⁰.epistemology of social learning

¹¹.relation of dialogue

¹².mutual learning

¹³. Donald Schoen (reflective practice)

¹⁴.John Forester (communicative planning)

¹⁵.Patsy Healey (collaborative planning)

¹⁶.innovation and action

¹⁷.multiculturalism and postmodernity

برنامه‌ریزی برای شهرهای چندفرهنگی (1998)¹ است. استقبال پرشور از این کتاب سوی سیاست‌گذاران و سیاست‌مداران، به ویژه در اروپا منجر به انتشار نسخه‌ی بازنویسی شده و تکمیل شده‌ی کتاب از سوی انتشارات کانتینیوم² در سال 2003 شد.

در نهایت می‌خواهم چند کلمه‌ای هم درباره‌ی برنامه‌ریزی رادیکال و شورشی³ صحبت کنم؛ سنتی در برنامه‌ریزی که به جای دولت ریشه در جامعه‌ی مدنی دارد (Friedmann, 1987; Hartman, 2002). برنامه‌ریزی رادیکال که عموماً از سوی برنامه‌ریزان جریان اصلی⁴ رد شد، کنش - محور⁵ است و با جریان‌های مربوط به حق به مسکن، ملاحظات فمینیستی، توسعه‌ی پایدار اجتماعی و بوم‌شناختی⁶، منطقه‌گرایی زیستی⁷، حقوق هم‌جنس‌گرایان، ضد نژادپرستی و جزآن، هم‌پیوند است و از نظریه‌های هنجارین زیرکار این جریان‌ها⁸ الهام گرفته است. تاریخ برنامه‌ریزی رادیکال به اوایل انقلاب صنعتی در اواخر سده‌ی هجدهم و اوایل سده‌ی نوزدهم و اجتماعات آرمان‌شهری رابرت اوئن و شارل فوریه، فدرالیسم پیر ژوزف پرودون و آنارشویسم پتر کروپتینک و کنش‌گرایی اجتماعی سال آل‌سینکی⁹ و در عین حال به ظهور سوسیالیسم مارکسی و جنبش بین‌الملل نیروی کار به مثابه نیروی سیاسی، باز می‌گردد. انکار این لبه‌ی رادیکال در نظریه‌ی برنامه‌ریزی هم‌ارز است با گفتن این که موضوع‌های موردتوجه برنامه‌ریزان رادیکال ربطی به سازندگان امروزین شهرها ندارند و فقط برای برنامه‌ریزی دولت‌محور که جریان اصلی هم است، اهمیت دارند. و البته این لبه‌ی رادیکال دقیقاً همان بخش از برنامه‌ریزی است که بیشترین اتصال را با کاربست برنامه‌ریزی دارد و شورمندانه و کاملاً سیاسی هم با آن درگیر می‌شود و برای آینده‌ی شهرها و مناطق الزامی است.

بنابراین، چرا نظریه‌ی برنامه‌ریزی؟ پاسخ من برخلاف سانیاال این است که چون بسیار مهم است؛ چراکه برای سرزندگی و ربط پیوسته‌ی برنامه‌ریزی به مثابه‌ی نوعی حرفه، حیاتی است.

References

- Friedmann, J. (1973) *Retracking America: A Theory of Transactive Planning*. Garden City, NY: Doubleday/Anchor.
- Friedmann, J. (1987) *Planning in the Public Domain: From Knowledge to Action*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Hartman, C. (2002) *Between Eminence and Notoriety: Four Decades of Radical Urban Planning*. Brunswick, NJ: CUPR Press, Rutgers.
- Sandercock, L. (1998) *Towards Cosmopolis: Planning for Multicultural Cities*. London: Wiley.
- Sandercock, L. (2003) *Cosmopolis II: Mongrel Cities and the 21st Century Multicultural Project*. London and New York: Continuum Press.
- Sanyal, Bish (2002) 'Globalization, Ethical Compromise and Planning Theory', *Planning Theory* 1(2): 116-23.

¹. Leonie Sandercock's *Towards Cosmopolis: Planning for Multicultural Cities* (1998).

². Continuum Press

³. radical or insurgent planning

⁴. mainstream planners

⁵. action-oriented

⁶. socially and ecologically sustainable development

⁷. bio-regionalism: مبتنی بر جریان فکری منطقه‌گرایی زیستی، هر منطقه، نظام زیستی ویژه‌ی خود را دارد و می‌بایستی در توسعه‌ی شهری و منطقه‌ای به ارزش‌ها و منابع زیست‌محیطی یک منطقه، به عنوان عامل مهم شکل‌گیری حیات توجه کنیم. همچنین سایر نظام‌های موثر بر حیات، همچون فرهنگی و اجتماعی با منابع منطقه‌ای در ارتباط هستند؛ به‌طوری‌که با یکدیگر ارتباط نظام‌یافته یا سیستماتیک دارند.

⁸. theories undergirding these movements

⁹. utopian communities of Robert Owen and Charles Fourier, the federalism of Pierre Joseph Proudhon, the anarchism of Peter Kropotkin, and the social activism of Saul Alinsky

پاسخ به مقاله‌ی «چرا نظریه‌ی برنامه‌ریزی؟»¹

نویسنده: ای. آر. آلكساندر

پاسخ تحلیلی جان فریدمن (2003) به پرسش بش سانیا² درباره‌ی ربط نظریه‌ی برنامه‌ریزی به کاربست³ (Sanyal, 2002; see also Sanyal, 2000: 322-6). حق مطلب را ادا نمی‌کند؛ همین‌طور درباره‌ی پرسش بنیادین‌تری که او مطرح می‌کند: چرا اصلاً نظریه‌ی برنامه‌ریزی؟. پاسخ فریدمن، در نهایت به این اظهار نظر ختم می‌شود که سه نوع نظریه‌ی برنامه‌ریزی وجود دارد. نظریه‌ی نخست، نظریه‌هایی هستند که در برنامه‌ریزی⁴ به‌کار گرفته می‌شوند؛ در واقع این نظریه‌ها که درباره‌ی سوژه یا ابژه‌های مرتبط با تعهد برنامه‌ریزی⁵ هستند، اغلب از عرصه‌های مرتبط و مختص زیر - تخصص‌ها در برنامه‌ریزی⁶ به عاریت گرفته شده‌اند: برنامه‌ریزی کاربری زمین، حمل و نقل، برنامه‌ریزی محیطی و جزآن. نظریه‌ی دوم، نظریه‌ی⁷ (هنجاری) برنامه‌ریزی در معنای ژنریک‌اش است؛ یعنی در همه‌ی تخصص‌های عرصه‌ی برنامه‌ریزی، مشترک است. نظریه‌ی سوم، نظریه‌ی انتقادی درباره‌ی برنامه‌ریزی⁸ است؛ یعنی نظریه‌ای است مبتنی بر مطالعه‌ی تجربی یا تجربه‌ی کاربست⁹.

از این‌جا به بعد، فریدمن با این فرض که ربط عملی نظریه‌ی نخست و سوم برنامه‌ریزی امری مسلم است، در بحث خود بر نظریه‌ی دو متمرکز می‌شود. در رابطه با تمایز نظریه‌ی نخست با سوم مشکلی ندارم، اما بنابر دلایلی که در ادامه بدان اشاره خواهم کرد، به‌سختی می‌توانم تمایز مابین نظریه‌ی دو و سه از سوی فریدمن را بپذیرم. دعوی فریدمن درباره‌ی ربط نظریه‌ی دو به کاربست با مرور مختصر مصادیق مهم (برای او) این نظریه از توضیح مدل‌های تصمیم‌سازی عقلانی دهه‌ی 1950 از طریق برنامه‌ریزی دادوستدمآبانه‌ی خودش¹⁰ تا برنامه‌ریزی شورشی، رادیکال و چندفرهنگی¹¹ که امروزه مطرح شده‌اند، ادامه می‌یابد. اما ادعای فریدمن در زمینه‌ی پیوند این نظریه‌ها با کاربست برنامه‌ریزی، تنها بر یک گزاره استوار است: «هیچ کاربست برنامه‌ریزی‌ای بدون نظریه‌ای درباره‌ی این‌که چگونه برنامه‌ریزی می‌بایستی به‌کار گرفته شود، وجود نخواهد داشت»¹² (Friedmann, 2003: 8). این گزاره، ناخواسته، پروبلماتیک ادعاهای فریدمن را در زمینه‌ی نظریه‌ی برنامه‌ریزی «ژنریک»¹³ آشکار می‌کند: فرض‌اش مبنی بر این‌که کاربست برنامه‌ریزی همه‌شمول یا عامی وجود دارد («کاربست برنامه‌ریزی» در گزاره‌ی بالا) که یک نظریه (هنجاری) به آن ربط دارد.

غیرممکن بودن «نظریه‌ی عام برنامه‌ریزی»، باوری بنیادین مابین تمام نظریه‌پردازان راست‌اندیش برنامه‌ریزی است، اما در واقعیت، مدافعان نظریه‌های برنامه‌ریزی نوع دو، این باور را کنار می‌نهند و در بیشتر موارد به‌واسطه‌ی اعطای شایستگی‌های رسمی، این نظریه‌ی عام را در ظاهر تکریم می‌کنند. تمام هواداران نظریه‌ی برنامه‌ریزی جزمی هنجاری¹⁴، ادعاهای ضمنی برای روایی جهان‌شمول و پایایی عمومی¹⁵ نظریه‌ی خود مطرح می‌کند. از مصادیق اصلی در این زمینه می‌توان به حمایت خود فریدمن

¹. مشخصات کامل مقاله بدین قرار است:

Alexander E.R. (2003), *Response To "Why Do Planning Theory?"*, *Planning Theory*, Vol 2(3): 179-182

². Bish Sanyal

³. relevance of planning theory to practice

⁴. in planning

⁵. subject or objects of the planning undertaking

⁶. cognate fields and specific to sub-specializations in planning:

⁷. theory of

⁸. critical theory about planning

⁹. empirical study or experience of practice

¹⁰. rational decision-making models of the 1950s through his own Transactive Planning

¹¹. multicultural, radical and insurgent planning

¹². there is no planning practice without a theory about how it ought to be practiced

¹³. 'generic' planning theory

¹⁴. categorical normative planning theory

¹⁵. universal relevance and general validity

از برنامه‌ریزی دادوستدمآبانه (Friedmann, 1973, 1993) و برنامه‌ریزی رادیکال (Friedmann, 1987:317-412) و ادعای هژمونیک بورگارد¹ (1996) برای کاربست ارتباطی²، اشاره کرد.

تمام شواهد واقعی یا تجربه‌ی برنامه‌ریزی به وقوع پیوسته با این فرض [ممکن بودن نظریه‌ای عام] در تناقض خواهد بود. من حتی می‌خواهم جلوتر رفته و بر این نکته تأکید کنم برای هر هدف عملیاتی، «برنامه‌ریزی» ممکن نیست³. بلکه به جای آن طیفی از کاربست‌ها⁴ در برنامه‌ریزی داریم (همان‌طور که در هر جایی وجود دارد) و انواع مختلف برنامه‌ریزان در بسترهای مختلف، می‌بایستی (و این‌طور هم است) مدل‌ها یا نظریه‌های متفاوت برنامه‌ریزی وضع کنند (Alexander, 2003). این همان موضوعی است که در بیشتر موارد نظریه‌ها، پارادایم‌ها و مدل‌های برنامه‌ریزی مبتنی بر نظریه‌ی نوع دو را برای عمل برنامه‌ریزی نامربوط می‌کند؛ مگر در مواردی که بخش عمده‌ای از آن‌ها در درون چارچوبی پیش‌بینی⁵ به‌کار گرفته شده باشند که به شرایط تجربه شده در درون زیست‌جهان‌های حرفه‌مندان برنامه‌ریزی⁶ مرتبط‌شان می‌کند.

نمونه‌ی مناسب در این ارتباط، هر چند امری است نادر، یکی دیگر از مقالات چاپ شده در همان شماره‌ی مجله‌ی نظریه‌ی برنامه‌ریزی است (Beard, 2003)؛ مقاله‌ای که در آن برنامه‌ریزی رادیکال⁷ به روشنی به برنامه‌ریزی در بستر کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته‌ی مستبد⁸ ربط داده شده است⁹. آن‌چه در ارتباط با اشکال متمرکز کمک‌های نظریه‌ی نوع دو به نظریه‌ی برنامه‌ریزی¹⁰ رایج بوده، توجه به زیرعرصه‌هایی هم‌چون ساختن مکان (Healey, 1997)، برنامه‌ریزی کاربری زمین و کنترل توسعه (Alexander, 2001)، یا طراحی شهری (Sternberg, 2000) است. این موارد، اغلب، یا با کمک‌های نظریه‌ی تجربه‌مبنای - یا مورد مبنای - نوع سه ادغام شده یا از آن‌ها قابل تمیز نبوده‌اند (مشابه با مواجهه‌ای که ببرد با برنامه‌ریزی رادیکال داشت)؛ نظریه‌هایی که به دلیل بنیادهای تجربی‌شان، نمی‌توانند در جهت‌گیری، متکثر نباشند.

از این‌رو برای جمع‌بندی می‌توان گفت به استثنای اشکال معینی از کاربست برنامه‌ریزی، نظریه‌های برنامه‌ریزی ژنریک جهان-شمول ربطی به این کاربست ندارند. از سویی دیگر نظریه‌هایی با بُرد محدود و پیش‌آیندی نوع دو و سه، یعنی نظریه‌های برنامه‌ریزی و نظریه‌های درباره‌ی برنامه‌ریزی هم‌چنان می‌توانند به کاربست مرتبط باشند و این‌گونه هم است.

گرچه از موضعی متفاوت کل آن‌چه سعی داشتیم در بالا بسط بدهیم، می‌تواند به سادگی از سوی مدعیان نظریه‌ی برنامه‌ریزی ژنریک هنجارین، رد شده و بی‌ربط دانسته می‌شود. با واسازی گزاره‌ی نظری فریدمن، می‌توان به جای مضمون عملکردی، آن‌را در یک بستر اخلاقی تفسیر کرد. به عبارت دیگر به جای این مضمون که کاربست برنامه‌ریزی می‌بایستی ذاتاً به‌کارگیری نظریه در عمل باشد (همان چیزی که خوانشی تحت‌اللفظی پیشنهاد می‌کند)، بگوئیم منظور از گزاره‌ی نظری یاد شده این است که کاربست برنامه‌ریزی نیازمند نظریه‌ای است در رابطه با آن‌چه (خوب/درست) برنامه‌ریزی است/ یا می‌بایستی باشد¹¹.

در این معنای اخیر، نظریه‌ی برنامه‌ریزی هنجاری جزئی - جهان‌شمول¹²، ضرورتاً از سوی واقعیت‌های متکثر و پیش‌آیندی کاربست برنامه‌ریزی¹³ نفی نمی‌شود (هر چند ممکن است تضعیف شود). اما بر این اساس آن‌چه می‌پذیرم این است که آن‌چه ما واقعاً درباره‌اش صحبت می‌کنیم، نظریه‌ی برنامه‌ریزی نیست، بلکه ایده‌ئولوژی است. در نظر گرفتن چنین نظریه‌های برنامه‌ریزی ژنریک

¹.Beauregard

².communicative action

³.for any practical purposes, there is no 'planning'

⁴.practices

⁵.contingent framework

⁶.experienced in planning practitioners' life worlds

⁷.radical planning

⁸.planning in authoritarian LDC contexts

⁹. در اینجا نویسنده در پی اشاره به ارتباط برنامه‌ریزی رادیکال به عنوان نمونه‌ای از نظریه‌ی نوع دو برنامه‌ریزی (نظریه‌ای عام) به نظریه‌ی تجربه‌محور (نظریه‌ی نوع سه) است تا از این مسیر بتواند ادعای اصلی مقاله را مطرح کند: ناممکن بودن نظریه‌ای عام در برنامه‌ریزی. در واقع نظریه‌ای عام هم‌چون برنامه‌ریزی رادیکال تنها در صورت اتصال به نظریه‌ای با بنیادهای تجربی امکان به‌کارگیری در برنامه‌ریزی دارد.م.

¹⁰.Theory 2-type contributions to planning theory

¹¹.a theory of what (good/right) planning is/should be

¹².universal-categorical normative planning theory

¹³.plural and contingent realities of planning practice

هنجارین به مثابه‌ی ایده‌تولوژی، پتانسیلی برای برخی بینش‌ها در توجه به موضوع پیوند این نظریه‌ها با کاربردی‌ترین برنامه‌ریزی ایجاد کرده است.

طرد انواع برنامه‌ریزی و اشکال کاربردی برنامه‌ریزی از سوی فریدمن که با برنامه‌ریزی دادوستدمآبانه تطابق ندارند، با در نظر گرفتن نظریه‌ی برنامه‌ریزی‌اش به مثابه‌ی یک ایده‌تولوژی، تشریح و توجیه خواهد شد. از آن‌جا که برنامه‌ریزی دادوستدمآبانه چیزی است درباره‌ی آن‌چه که کل برنامه‌ریزی می‌بایستی (هم از منظر اخلاق اجتماعی و هم اخلاق فردی¹) باشد، سایر اشکال کاربردی برنامه‌ریزی باید کنار گذاشته شوند یا شاید انتظار می‌رود در جهانی که به سمت دگرگونی اجتماعی در حرکت است محو خواهند شد. تبیین مشابهی را می‌توان در رابطه با به حاشیه راندن سایر اشکال کاربردی برنامه‌ریزی (هم‌چون برنامه‌ریزی رادیکال و تعاملی²) از سوی نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی (نگاه کنید به کتب درسی در زمینه‌ی عرصه‌هایی هم‌چون حمل و نقل) که با مدل جهان‌شمول‌شان از ایده‌آل علمی - عقلانی³ تطابق ندارند، به کار گرفت.

از این‌رو مسئله‌ی پیوند ایده‌تولوژی‌های برنامه‌ریزی با کاربردی‌ترین شکل دیگری نسبت به آن‌چه بیشتر بررسی کرده بودم به خود می‌گیرد. گرچه کاربردی‌های متنوع (به‌جای همگون) کاربردپذیری‌شان را تضعیف می‌کند، اما موضوع بنیادی‌تر، ترجمان تمام ایده‌تولوژی اخلاقی به کنش است⁴. این ترجمان، پیوند برنامه‌ریزی جامع عقلانی - علمی⁵ یا برنامه‌ریزی دادوستدمآبانه با کاربردی‌ترین رایج برنامه‌ریزی را شکل خواهد داد؛ مساله‌ای [یعنی ترجمه‌ی ایده‌تولوژی‌های اخلاقی به کنش] که در وضعیت‌های مشابه با این سوال که چرا کلیسا گداهای اخلاقی گاسپل را در قالب تفتیش عقاید اسپانیایی اجرا کرد⁶، یا چطور مانیفست مارکس، گولاگ روسی را پدید آورد، یا ایدئولوژی بودا چطور توسط پیشوایان تبتی به کار گرفته می‌شود⁷، قابل صورت‌بندی است.

در نهایت، از زاویه‌ای دیگر، پاسخی متفاوت از فریدمن به مساله‌ی پیوند نظریه‌ی برنامه‌ریزی [با کاربردی] ارائه می‌دهم (Alexander, 1997). در قالب پاسخی بسیار رادیکال‌تر (و مرتبط با دگرگونی اجتماعی دانش)، حدس می‌زنم که نظریه‌ی برنامه‌ریزی در معنایی که سانیال، و دانشجویان‌اش که در آینده می‌خواهند حرفه‌مند شوند، انتظار دارند، هرگز نمی‌تواند با کاربردی برنامه‌ریزی «پیوند» داشته باشد. چرا که هنور کاربردی برنامه‌ریزی از سوی بسیاری از برنامه‌ریزان، در قالب اتصالی که مابین دانش و فناوری برقرار می‌کند⁸، مشابه با چیزی شبیه مهندسی یا پزشکی در نظر گرفته می‌شود.

در این عرصه‌ها [مهندسی یا پزشکی]، نظریه و علوم پایه از طریق نوعی فرآیند «ترجمان»⁹ که آن‌ها را به فناوری‌ها و مهارت‌ها و روش‌های فنی¹⁰ تبدیل می‌کند، برای کاربردی، مفید و دسترس‌پذیر می‌شوند. اما در عرصه‌ی سیاست اجتماعی، که شامل برنامه‌ریزی هم می‌شود، انواع دانش‌هایی که مرتبط با این عرصه هستند، قابلیت هدایت به سمت چنین «ترجمان‌هایی» را ندارند. به‌جای آن، دانش‌های یادشده توسط فرآیندهای بی‌واسطه‌ی «روشنگری»¹¹ به سمت حرفه‌مندان هدایت می‌شوند؛ فرآیندهایی که اساساً با نشر و تعمیم¹² نظریه از طریق آموزش و کاربردی‌تأملی¹³ سر و کار دارند.

References

Alexander, E.R. (1997) 'A Mile or a Millimeter: Measuring the Planning Theory-Practice Gap', *Environment and Planning B: Planning & Design* 24(1): 3-6.

¹.ethically and morally

².interactive and radical planning

³.scientific-rational ideal

⁴.translation of any moral ideology into action

⁵. rational-scientific comprehensive planning

⁶.Church enacted the moral code of the Gospels as the Spanish Inquisition

⁷.Buddha's ideology is practiced in Tibetan lamaseries

⁸.link between knowledge and technology

⁹.translation

¹⁰.technologies and technical skills

¹¹.enlightenment: مُراد از روشنگری در اینجا، جنبه‌های آموزندگی این دانش - واژه است.

¹².diffusion and popularization

¹³.reflective practice: کاربردی‌تأملی، فرایندی شناختی با همان تفکر درباره‌ی وجه گوناگون تجربه‌ها و رویدادهاست.م.

- Alexander, E.R. (2001) 'A Transaction Cost Theory of Land Use Planning and Development Control: Towards the Institutional Analysis of Public Planning', *Town Planning Review* 72(1): 45–75.
- Alexander, E.R. (2003, forthcoming) 'What Do Planners Need to Know? Identifying Needed Competencies, Methods and Skills', *Journal of Architectural and Planning Research*.
- Beard, V.A. (2003) 'Learning Radical Planning: The Power of Collective Action', *Planning Theory* 2(1): 13–35.
- Beauregard, R.A. (1996) 'Advocating Preeminence: Anthologies as Politics', in S.J. Mandelbaum, L. Mazza and R.W. Burchell (eds) *Explorations in Planning Theory*, pp. 105–10. New Brunswick: CUPR-Rutgers The State University of New Jersey.
- Friedmann, J. (1973) *Retracking America: A Theory of Transactive Planning*. Garden City, NY: Anchor Press.
- Friedmann, J. (1987) *Planning in the Public Domain: From Knowledge to Action*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Friedmann, J. (1993) 'Toward a Non-Euclidean Mode of Planning', *Journal of the American Planning Association* 59(4): 482–5.
- Friedmann, J. (1994) 'Counterpoint: The Utility of Non-Euclidean Planning', *Journal of the American Planning Association* 60(3): 377–9.
- Friedmann, J. (2003) 'Why Do Planning Theory?', *Planning Theory* 2(1): 7–10.
- Healey, P. (1997) *Collaborative Planning: Shaping Places in Fragmented Societies*. London: Macmillan.
- Sanyal, B. (2000) 'Planning's Three Challenges', in L. Rodwin and B. Sanyal (eds) *The Profession of City Planning: Changes, Images and Challenges 1950–2000*, pp. 312–33. New Brunswick: CUPR-Rutgers The State University of New Jersey.
- Sanyal, B. (2002) 'Globalization, Ethical Compromise and Planning Theory', *Planning Theory* 1(2): 116–23.
- Sternberg, E. (2000) 'An Integrative Theory of Urban Design', *Journal of the American Planning Association* 66(3): 265–78.